درس هفتصد و نوزدهم

کیفیت ترسیم مسئلهٔ مثال افلاطونی و تفوق آن بر حقیقت عالم مثال (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم[۱]

---

[۱] . اگر شما به این قضیه نگاه کنید می‌بینید همیشه در هر زمانه‌ای ابوهریره‌ها بوده‌اند؛ ابوهریره‌ها، ابودرداها، بادمجان دور قاب چین‌ها و مؤوّلین و موجّهین همیشه بوده‌اند و ما می‌گوییم [که فقط] زمان پیغمبر [این‌طور] بود و بعدش آمدند روایت جعل کردند و آن آقایان را سرکار گذاشتند! آن‌وقت برای مردم همواره تأیید و اینها بگیرند. درحالی‌که همیشه این قضیه و این مسئله بوده همان‌طور که الآن هم هست.

بعد از زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ چقدر از همین ابوهریره‌ها پیدا شدند؟! طرف می‌آمد و به امام رضا علیه‌السّلام قسم می‌خورد که به همین گنبد قسم، من پیش آقا بودم و ایشان در مورد فلان مطلب این‌طور فرمودند! چطور بنده که چهل سال پیش آقا بودم نشنیدم؟! من که پسر او هستم نشنیدم! همین‌طور افراد دیگر؛ اینها چیزهایی است که آدم باید خیلی حواسش را در موردشان جمع کند. خدا مرحوم علامه طباطبائی را رحمت کند، ایشان تأکید داشتند بر اینکه انسان باید نسبت به خبری که به او می‌رسد دقت کند و تحقیق کند و هر خبری را نمی‌شود قبول کرد. مرحوم سیّد مرتضی که اصلاً خبر واحد را قبول نداشت و می‌گفت که خبر واحد اصلاً [اعتبار] ندارد، البته خب نظرش عام نبود.* این به‌خاطر همین بود! هر کسی می‌آمد و خیلی راحت از خودش [حرف] درمی‌آورد. طرف می‌آید و به من می‌گوید: مطلبی که به نظر شما می‌رسد که درست است را بگو و به آقا نسبت بده! به همین راحتی و به همین آسانی! می‌گوید که به آقا نسبت بده و بگو که آقا فرمودند، پدرت گفته است! خب اینها آمدند برای مردم دین درست کردند! اینها آمدند برای مردم اعتقاد درست کردند!

آن‌وقت شما ببیند چه کسانی به‌دنبال اینها رفتند؟! افرادی مثل ما رفتند؟! خب ما نرفتیم! چه کسانی رفتند؟! همین‌هایی که می‌بینید هستند و اینها همان کسانی هستند که مرحوم آقا می‌گفتند که سیاهی لشگر هستند، این سیاهی لشگرها دنبال این‌گونه مسائل می‌روند. روایاتی که ابوهریره و سَمُره و اینها برای خلافت آنها درآوردند این روایت‌ها را عمار و سلمان هم می‌شنیدند، خب چرا ترتیب اثر نمی‌دادند؟! آن سیاهی لشگرها ترتیب اثر می‌دادند؛ آنهایی که یک چیزی در آنها هست؛ نقاط ضعفی هست که شیطان

اگر نظر رفقا باشد راجع به مُثُل افلاطونی صحبتی شد و عرض کردیم که مسئله‌ای در اینجا برتر از آنچه را که افراد اهل بصیرت نقل کرده‌اند ... که تمام آنچه که در این عالم، صورت خارجی و صورت شهودی دارد یک جنبهٔ حکائی در عالم مثال دارد و آن عالم مثال، صورت حقیقی آنها است که انسان بر آن صورت حقیقی نمی‌تواند اطلاع پیدا کند مگر اینکه ابزار اطلاع را در اختیار داشته باشد و تأهل برای وصول به آن صورت حقیقی را واجد باشد. این مطلبی است که بیان می‌کنند و ادله و شواهد هم بر این مسئله بوده و درست هم هست و مسئله به همین کیفیت است.

آنچه را که خدمت رفقا عرض شد یک مسئله‌ای است که از این قضیه دقیق‌تر است و عرض ما این بود که بله، صورت مثالی جنبهٔ واقعیِ صورت اعیانی اشیاء است ولکن به چه صورت؟! آیا بین این دو انفصال است؟! خب انفصال معنا ندارد؛ معنا ندارد که بین جنبهٔ علّی و جنبهٔ معلولی انفصال وجود داشته

از همان نقاط ضعف آنها وارد می‌شود.

*. رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۰۳.

باشد زیرا نفس الاِنفصال موجب عدم است؛ یا عدم در معلول یا عدم در علت و یا در هردو. چون اگر آن حیثیت علّی را درنظر بگیریم، آنگاه حیثیت علّی قائم به طرفین است و نمی‌شود علت را بدون معلول درنظر بگیریم، البته تقدّم طبعی وجود دارد که همان تقدّم علّی است اما نه‌اینکه آن حیثیت علّی باعث بشود شما معلول را به‌طورکلی مدّنظر قرار ندهید. اگر می‌گویید که پروردگار خالق است پس مخلوقی باید باشد تا آن ربوبیت به این اتّصاف ثابت شود! یا اگر می‌بینید خدا رازق است پس باید مرزوقی وجود داشته باشد و بدون وجود مرزوق خارجی اتصاف ربوبیت به صفت رازقیت ممتنع است.

همین‌طور در مسئلهٔ علیت و معلولیت آن حیثیت عِلّی معلولیت را اقتضا می‌کند و امکان ندارد شما علت را متّصف به علیت بکنید درحالی‌که برای او معلولیتی درنظر نگیرید و محال است شما معلولیتی برای او درنظر بگیرید بدون اینکه علیت در اینجا ملاحظه شود. نفس وجود علت بدون اتّصاف به صفت علیت ممکن است باشد ولی در آن موقع

علیت هنوز محقق نشده است و موضوع در آنجا پیدا نشده است.

معنای وجود خارجی و عینی

این مسئله ما را به این نکته می‌رساند که در هرجا که آن حقیقت عینی و حقیقت شهودی موجود است در همان نقطه و در همان‌جا باید حیثیت علّی که جنبهٔ مثالی هم هست وجود عینی و وجود خارجی داشته باشد. وجود خارجی و وجود عینی به معنای اتحاد و معیّت است نه‌اینکه وجود در عالم مثال [مدّنظر باشد]. مثلاً ما یک عالمی را جدای از این عالم فرض کنیم و اسم آن عالم را عالم مثال بگذاریم منتها چون چشم باطن‌بین نداریم باید برای دیدن آن به‌دنبال وسیله و ابزارش برویم؛ نه‌خیر! در همان جنبهٔ معلولی خارجی، آن حیثیت علّی حضور و وجود خارجی دارد یعنی وقتی که شما شخصی را می‌بینید که در این حیاط دارد حرکت می‌کند هم شخص او، هم حرکت او، هم اطوار و هم اعراضش در این حیاط ـ همهٔ آنها ـ به‌صورت مثالی وجود خارجی دارند منتها خود ما گاهی از اوقات آن وجودات غیبی و وجودات صوری را مشاهده نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم

و فقط یک ظاهری می‌فهمیم.

تفکر اگزیستانسیالیست‌ها

اینهایی که نافی روح و نفس از این انسان و بدن انسان هستند مانند ماده‌گراها چه برداشتی دارند؟! اینهایی که در مکاتب مختلف مانند اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند که روح نیست، چه می‌گویند؟! اینها می‌گویند که هرچه هست همین ماده است و همین حرکت است، همین جنبهٔ فیزیکی خارجی است و ماوراء این دیگر چیزی نیست! خب همین‌که الآن دارد می‌بیند، ادراک دیگری مبنی بر اینکه یک واقعیتی پشت این مسئله هست ندارد که با این چشم تو آن واقعیت را نمی‌بینی بلکه این چشم در اینجا وسیله برای انتقال و به عبارت دیگر وسیلهٔ وصول و اتحاد با آن حقیقت مجرد است.

همین قضیه مثل [ارتباط] ما نسبت به عالم مثال می‌ماند که ما چشم دیدن عالم مثال را نداریم بلکه عالم مثال وجود خارجی دارد و همین وجودی که شما دارید می‌بینید، مثال است! منتها بروز و ظهورش به این کیفیت است و اگر شما بخواهید به این مسئله یک عمق بیشتری بدهید آن‌وقت دیگر مسائل و

قضایا در اینجا خیلی دقیق و عمیق می‌شود! تمام سیر طولی شخص در این عالم، دیگر در مرأی و منظر او بوده و در آن وضعیت و موقعیت او است.

کیفیت اطلاع بر غیب توسط ائمه علیهم‌السّلام

من‌باب‌مثال وقتی که یک خبری را به امام علیه‌السّلام می‌دهند مبنی بر اینکه فلان مسئله اتفاق افتاده و فلان شخص متولد شده است و فلان مولود به دنیا آمده است، او اخم می‌کند و ناراحت می‌شود نه‌اینکه امام علیه‌السّلام از مسائل آینده اطلاع پیدا می‌کند بلکه الآن دارد با همان مولود همهٔ آن مسائل را می‌بیند؛ یعنی گرچه الآن این بچه طفلی یک‌روزه است و اندازه‌اش این‌قدر است و سه یا چهار کیلو وزنش است ولی امام همهٔ آنها را الآن با این دارد می‌بیند، بزرگ شدن او را دارد می‌بیند، تمام کارهایی که او دارد انجام می‌دهد را می‌بیند.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام وقتی که در مسجد کوفه نشسته است و دارد صحبت می‌کند و شخصی می‌آید و خیلی اظهار محبت و ارادت می‌کند، حضرت یک خنده‌ای می‌کند و می‌فرمایند:

بله، می‌بینم که از همین باب الفیل در یکی از لشگرهایی که برای کشتن فرزند من حرکت می‌کند تو هم هستی و عَلَم آن لشگر را تو در دست داری!

کِی حضرت این حرف را می‌زند؟! فرض کنید ده‌ها سال قبل از این مسئله! ولی همین الآن دارد می‌بیند و می‌گوید می‌بینم! اینکه می‌گوید می‌بینیم چه را دارد می‌بیند؟! یعنی با همین چشمم دارم می‌بینم، نه‌اینکه رجوع کردم به خودم و نفس خودم و یک مسئلهٔ آینده را الآن پیش بینی می‌کنم یااینکه خبرش را به من دادند. همین الآن دارم می‌بینم یک لشگر و گروهی از همین مسجد بیرون می‌آید و پرچم آن به‌دست تو خواهد بود! آن‌وقت رو می‌کند و می‌گوید که یا علی چطور می‌شود؟! حضرت می‌فرماید: دیگر همین است و کاری نمی‌شود کرد.[1]

او نمی‌بیند ولی حضرت دارد می‌بیند. عرض کردم مثل افرادی که چشمشان ضعیف است ولی بعضی چشمشان قوی است، آن کسی که چشمش ضعیف است دلیل بر این نیست که حقایق در جلوی او وجود خارجی ندارد! وجود خارجی دارد ولی این شخص نمی‌بیند، اگر چشم ده‌دهم باشد می‌بیند و

---

[1] . مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۷۰. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۲.

اگر حالا بیشتر از ده‌دهم باشد خب اضافه هم می‌بیند! بنابراین هست اما این نمی‌تواند ببیند! نور چشمش بیشتر باشد می‌بیند، حقایق همه سر جایشان هستند و هیچ‌کدام از جای خودشان تکان نمی‌خورند!

اتحاد بین شهادت و غیب

مسئلهٔ اطلاع غیب امام این است، نه‌اینکه امام به نفس خود رجوع کند و خودش را در عالم مثال ببرد و از این عالم بیرون بیاید و بعد در آنجا مشاهداتی داشته باشد و بیاید آن مشاهدات را برای انسان بیان کند! بلکه همان‌طور که الآن نشسته است و دارد با شما صحبت می‌کند همان‌طور دارد فردای شما را می‌بیند؛ یعنی همین الآن می‌بیند که این شخص فردا دارد چه‌کار می‌کند. همان‌طور که همین شخص الآن دارد صحبت می‌کند و دارد مطالب را می‌گوید، دیگر بردن به آن عالم و برگرداندن و نقل‌وانتقالات و مهاجرت و اینها نمی‌خواهد [علم غیب امام هم همین‌طور است]، دیگر دارد نگاه می‌کند، دارد همین‌طور شخص را نگاه می‌کند و می‌بیند! [امام هم] همین‌طور که دارد نگاه می‌کند [آیندهٔ] او را هم

دارد با او مشاهده می‌کند.

علت اشتباه درآمدن بعضی از مکاشفات علماء

این مسئله همان اتحادی است که بین شهادت و غیب وجود دارد که البته اگر این قضیه تقویت شود انسان نه‌تنها از عالم مثال و صور مثالیه بلکه از مراتب بالاتر هم عبور می‌کند و می‌رود و دیگر در اینجا مسائلی مطرح است و خلاصه در اینجا خیلی قضایا هست به‌طوری‌که برحسب میزان تجرّد و آن قدرت روحی [مطلب فرق می‌کند]؛ اشتباهاتی که افراد در مکاشفاتشان دارند مربوط به این مسئله است، آنهایی که همیشه وعدهٔ آمدن امام زمان را می‌دادند و نمی‌شد و می‌گفتند که بداء شد یااینکه وقت تعیین می‌کردند و نمی‌شد اینها همه به‌خاطر این است که اینجای مسئله لنگ می‌زند؛ قضیه در همین مرتبهٔ صوری لنگ می‌زند که اینها قدرت اتحاد با آن حقیقت مثالیه را ندارند بلکه صرف یک مشاهداتی هست که آن مشاهدات به‌واسطهٔ ضعف در مسائل و در عالم تزاحم بین علل و معالیل، امکان تغییر و تبدیل آنها وجود دارد و شخص از این مسائل اطلاع ندارد، بلکه فقط به صورت مثالیه رسیدند و چون

اطلاعی بر آن حقایق بالاتر ندارند لذا صور مثالیه هم بر آنها اشتباه جلوه می‌کند.

تلمیذ: در مکاشفه‌ای که شخص پیدا می‌کند؛ بالأخره یک صورتی را دیده است، اگر علت آن یک چیز دیگری باشد چرا معلول به این صورت جلوه پیدا می‌کند؟

استاد: آخر اینکه در اینجا دیده است این نسبت به خصوصیتی است که ممکن است در نفس خود او باشد! فرض کنید کسی که ناراحتی چشمی دارد یک ضعفی دارد که بعضی‌ها از رنگ‌ها برای آنها قابل تشخیص نیست ـ یکی از ناراحتی‌های چشمی عدم تشخیص الوان و اینهاست، بعضی از ناراحتی‌های چشمی این است که رنگ‌ها قابل تجزیه نیستند و اینها فقط سیاه‌وسفید می‌بینند ـ این برگشتش فقط به ضعف وجودی خود آن شخص است! چون آن ضعف وجودی هست و نمی‌تواند عبور کند، آن صوری که در عالم تزاحم و کیفیت تحوّل و تبدّل از گردونه خارج شدند و تاریخ مصرف آنها گذشته و بیرون آمدند، صور دیگری به‌واسطهٔ اتصال با ملکوت جایگزینشان شده است و شخص آن صور را مشاهده می‌کند و بعدی‌ها را نمی‌تواند ببیند، وقتی آنها را مشاهده کند خیال می‌کند این واقعیت دارد و می‌گوید که در سال فلان امام علیه‌السّلام ظهور

می‌کنند درحالی‌که سال فلان می‌آید و پانزده سال و شانزده سال و هفده سال و بیست سال هم می‌گذرد و هیچ خبری هم نیست!

نه‌اینکه فرض کنید امام علیه‌السّلام در آن موقع می‌بایست ظهور کند، نه‌خیر! در آن سال یک مسائل و جریاناتی اتفاق می‌افتد که احتمال ظهور حضرت را می‌نمایاند! نه‌اینکه هست؛ یک وقت می‌نمایاند و یک وقت هست یعنی یک شواهد و قرائنی در این عالم اتفاق می‌افتد که آن شواهد و قرائن به مرتبهٔ تنجّز و فعلیت نمی‌رسد تااینکه آن صورت خارجی جنبهٔ ثبات پیدا کند بلکه این شخص از آن شواهد و قرائن احتمال می‌دهد حضرت ظهور کنند! التفات کردید؟! می‌بیند یک مسائلی آمد و تغییر پیدا کرد و یک حال‌وهوایی آمد و عوض شد [لذا می‌گوید که حضرت ظهور خواهد کرد].

بعضی‌ها در مسائل و قضایایی که اتفاق افتاده بود به ضرس قاطع می‌گفتند که مسئله صورت دیگری به خود می‌گیرد و مسائل اتفاق می‌افتد! من می‌گفتم: نه! این اتفاقات هیچ دلیل بر این مسئله نیست. بله!

همان‌طوری‌که بنده عرض کردم آنچه که مسلّم بوده است این بود که ریل قطار عوض شد و این مسلّم بوده است و دیگر شد؛ دیگر تمام شد و ریلش عوض شد! حالا این قطار کِی ایستگاه‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کند و آیا این ایستگاه‌ها فاصلهٔ طولانی دارند یا فاصلهٔ نزدیک دارند، آن اوضاع جهانی و اینها به چه کیفیت است و روند حرکت مردم و معرفت مردم در کل عالم نسبت به ظهور حضرت چه حدودی است آنها دیگر دست ما نیست. آنچه را که مشخص خارجی است این است که انسان می‌تواند این مقدار را ادراک کند که حال‌وهوا دیگر حال‌وهوای سابق نیست و تمام شد! این را می‌تواند بفهمد که قضیه طور دیگری انجام خواهد شد اما اینکه حالا بیاییم بنا را بر این بگذاریم که در فلان تاریخ فلان مطلب اتفاق خواهد افتاد، نه، چنین چیزی نیست.

این افرادی که می‌آیند ظهور حضرت را تعیین می‌کنند به این اشتباه می‌افتند، یعنی همین‌که در عالم مثال و مکاشفات خودشان می‌بینند تغییری پیدا شد می‌گویند که این همان است. نه، این همان نیست،

بلکه یک وضعیتی پیش آمد و یک سی‌درصدی به جلو رفت و یک تکانی خورد یک مقداری جلو رفت ولی نه! این ممکن است ادامه پیدا کند، بعد پنج درصد به آن اضافه بشود بعد یک‌دفعه پانزده درصد اضافه شود بعد متوقف شود! اینها را دیگر نمی‌توانیم [ادراک کنیم] و خیلی از این قضایا و مسائل اتفاق افتاده است.

در همان زمان سابق ـ زمان شاه ـ که ما بودیم واقعاً کسی در تصورش می‌گنجید که یک روزی شاه برود و رژیم شاهنشاهی سقوط کند؟! اصلاً کسی باور نمی‌کرد! سلطه و هیمنهٔ دستگاه سلطنت و حکومت به‌نحوی بود که به‌طورکلی قدرتِ باور را از انسان گرفته بود! یعنی انسان نمی‌توانست یک هم‌چنین باوری را ولو به‌نحو احتمال در خود بیاورد! لذا افرادی هم که از اشخاص مسائلی را نقل می‌کردند [افراد نمی‌پذیرفتند].

قضیه‌ای را خود مرحوم آقای مطهری وقتی که از آن سفری که رفته بود مراجعت کرده بود به پدر ما گفت و بنده هم در آنجا حضور داشتم:

مرحوم پدر ما به آقای مطهری این مطلب را فرمودند که شما میزان باور ایشان را نسبت به این جریانات چقدر ارزیابی کردید؟ آقای مطهری گفتند که خود من این

من این را تابه‌حال به این کیفیت نگفتم. عین عبارت آقای مطهری به پدر بنده بود والاّ می‌گفتند: فردا! همین فردا را دارم می‌بینم! درست شد؟! چطور این سیصد سال یک‌دفعه ده روز، پانزده روز شد؟! همین شد دیگر...! یک‌دفعه قضیه چه شد؟! قضیه چطور شد که یک‌دفعه سیصد سال شد ده یا پانزده روز؟! یک‌دفعه همه چیز به‌هم ریخت. همهٔ دستگاه‌ها، پیش‌بینی‌ها، قضایا، بگیروببند، تانک‌ها و فلان به‌هم ریختند! این حرف‌ها را چه کسی باور می‌کرد؟! این حرف‌ها نبود! همه می‌گفتند که بالأخره یک‌جوری مسائل توافق می‌شود و یک مسائلی ردوبدل می‌شود، حالا یک مقداری امتیاز به این، یک مقداری امتیاز به آن [می‌دهند] تا به این کیفیت نباشد.

وقتی [انقلاب شد] ما در آن موقع مشهد مشرف بودیم، عموی ما به خیابان آمده بود و هاج‌وواج نگاه می‌کرد، می‌گفت: جدی؟! یعنی ما باور کنیم؟! اتفاقاً شب‌ها که زیارت امام رضا علیه‌السّلام می‌رفتیم امام رضا سرش خیلی خلوت بود و همهٔ مردم در

خیابان‌ها و پای این مسائل بودند! هفت نفر، هشت نفر، ده نفر، در کنار ضریح بودند، حالا که هروقت مشرف می‌شویم دستمان به ضریح نمی‌رسد ولی آن موقع تمام دستمان را هم پهن می‌کردیم باز کم هم می‌آمد! گفتم که امام رضا خیلی غریب شده‌ای! سرت خیلی خلوت شده است ولی بهتر است! بگذار همهٔ اینها در خانه‌هایشان بروند و [فقط] خودمان اینجا باشیم تا هرچه عقده داریم که دستمان به ضریح نمی‌رسید [خالی کنیم]! حالا دیگر زیادی هم می‌آید؛ هرچه دستمان را پهن می‌کنیم زیاد هم می‌آید!

واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است! چقدر مردم ... واقعاً عجیب است! [آدم] به یاد زمان پیغمبر و شستن جنازهٔ پیغمبر [می‌افتد]! به‌به! آدم مطالب زیادی می‌تواند به‌دست بیاورد، حالا کمی از آن را می‌تواند بگوید و بقیه را نمی‌تواند ولی بالأخره مطالبی به‌دستش می‌آید که میزان معرفت [افراد سنجیده می‌شود]؛ این‌همه می‌گفتند که معرفت به‌دست بیاورید، معرفت به‌دست بیاورید و فهم

به‌دست بیاورید برای این است، برای این موقع است که آن اصل و اساس کنار می‌رود و صور جای آنها را می‌گیرد؛ صورت‌ها و پرده‌ها می‌آید جای آن را می‌گیرد اصلاً امام رضایی دیگر در کار نیست، امام رضا کیست؟! او هم بالأخره گنبدش را دارد؛ صحن و سرایش هم که به جایش هست، فعلاً به مسائل دیگر [برسیم]!

بله! همین پارسال بود که فیلم حضرت یوسف را شب‌ها در تلویزیون نشان می‌دادند، نمی‌دانم هر شب بود یا هر هفته بود؟! هر هفته بود. نمی‌دانم چه شبی بود! خلاصه ما که تلویزیون نداریم تا از این فیوضات بهره‌مند شویم! یک روز یکی در خانهٔ ما آمد و گفت که من از فلان شهر آمدم، نظر شما راجع به [فلان] برنامهٔ تلویزیون چیست؟ گفتم که ما اصلاً تلویزیون نداریم، چیزی که من ندارم چگونه در موردش بگویم؟! گفت که حالا یک چیزی بگو! گفتم: برو آقا برو پی کارت! می‌گویم که تلویزیون ندارم! مدام می‌گوید که آقا بگو!

[خلاصه] من یک شب حرم مشرف می‌شدم دیدم که چند نفر دارند باهم می‌آیند که اصفهانی هم

بودند، داشتند باهم اصفهانی حرف می‌زدند. آن یکی می‌گفت: بیا به حرم برویم و آن دیگری گفت: خب اگر حرم برویم فیلم از دستمان می‌رود؛ فیلم از دَسِمون می‌رِد! دعوا می‌کردند! گفت که نه اول فیلم را تماشا کنیم بعد سر فرصت حرم برویم! گفت که می‌رویم و زود زیارت می‌کنیم و برمی‌گردیم! خلاصه دویدند و دویدند که زود یک حرمی بروند و زیارت بکنند و الفرار به‌سمت فیلم...! خب این زیارت مردم است؛ یعنی امام رضا علیه‌السّلام را با یک فیلم می‌فروشند!

اینها چیزهایی است که ماها و شماها همه باید روی این مسائل برنامه‌ریزی کنیم یعنی وضعیت خودمان و ارتباط خودمان و میزان توقع خودمان را از مردم و افراد و اشخاص [متناسب کنیم]، حالا اینهایی که این‌طوری بودند نه‌اینکه بچه باشند؛ سنشان چهل یا پنجاه سال بود! یکی از آنها جوان بود ولی دو یا سه‌تای آنها مسن بودند و معلوم بود که اهل زیارت و این چیزها هم هستند.

همین است! همین هستند، این همان است که

اگر تقّی به توقّی بخورد زیارت را رها می‌کند و بلند می‌شود می‌رود دنبال اینکه ببیند چه خبر است! این همانی است که اگر یک حال‌وهوایی پیدا شود، آن اصل را فراموش می‌کند! التفات می‌کنید؟! مسئله را فراموش می‌کند!

چند روز پیش حرم مشرف شدم و گذرم به صحن افتاد، اسم صحن چیست؟! مسجدالأقصیٰ؟! قدس؟! آهان اسمش را قدس گذاشته اند!! یادم هست یک وقت با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که داشتیم مشرف می‌شدیم گذرمان به اینجا افتاد، فرمودند:

این اسم‌گذاری اهانت به حضرت است! اهانت به حضرت است که انسان در کنار این گنبد و بارگاه، نام قدس را بیاورد و در اینجا ارائه بدهد!

معنایش این است دیگر! یعنی به اینها اهمیت دادن و...! شما خیلی جاها را می‌توانید قدس نام بگذاری چرا در کنار صحن و سرای علی بن موسی الرضا علیماالسّلام باید این اسامی بیاید؟! چرا باید قدس و فلسطین بیاید؟! مگر اسامی ائمه قحط است خب چرا این را صحن الجواد نمی‌گذارید؟! صحن الکاظم نمی‌گذارید؟! چرا این را صحن موسی بن جعفر علیهماالسّلام نمی‌گذارید؟! چرا صحن امام

سجاد علیه‌السّلام نمی‌گذارید؟! چرا صحن امام هادی علیه‌السّلام نمی‌گذارید؟! چرا نباید اینها باشد؟! می‌بینید چه می‌خواهم بگویم؟! به آن نکته دقت کنید! ایشان این را می‌خواستند بگویند که زائری که دارد به‌سمت امام رضا می‌آید را یک‌دفعه عین موشک به‌سمت قدس می‌پیچانید، خب این زائر دارد به این سمت می‌آید! می‌گویند که نه آقا همه یکی است دیگر چه فرق است؟! اگر این همان است پس چرا آن را برداشتی و در اینجا گذاشته‌ای؟! چرا امام رضا را نمی‌برند در آنجا بگذارند؟! چرا از امام رضا فرار می‌کنند؟! ولی آنجا را برمی‌دارند و اینجا می‌آورند؟! این چه قضیه‌ای است؟!

آن کسی که دارد به‌سمت امام رضا علیه‌السّلام می‌آید فقط باید به‌سمت امام رضا بیاید، من حتی به رفقایی که می‌آیند می‌گویند که ما زیارت امام رضا رفتیم [بعد] سر قبر مرحوم والد هم رفتیم، می‌گویم: برای چه ایشان را کنار امام رضا می‌گذارید؟! برای چه می‌گذارید؟! امام رضا و ... نداریم! ما «واو» نداریم، این واو حرف عاطف در اینجا غلط است،

انسان هر جایی که حرف عطف نمی‌تواند بیاورد! ما زیارت امام رضا علیه‌السّلام و همین‌طور هم سر مزار مرحوم آقا رفتیم! گفتم: واو نیاورید، بگویید که زیارت امام رضا رفتیم و تمام شد! سر مزار مرحوم آقا رفتی خب رفتی، بنده این دفعه سر مزار ایشان نرفتم، حال نداشتم، شلوغ بود، زن‌ها بودند، گذرم از جای دیگر بود، نتوانستم بروم. حالا در سرم بزنم که این زیارتم نیمه‌کاره ماند؟! مگر من می‌توانم برخلاف آنچه که همین بزرگان به ما تعلیم دادند عمل کنم؟! نمی‌توانم! قضایای همهٔ آنها جور دیگری بوده است؛ شنیده‌اید، دیده‌اید، در کتابشان خوانده‌اید، از زبان خودشان شنیده‌اید کسی که آن‌طور در ارتباط با امام رضا صحبت می‌کند آن‌وقت انسان باید حالا بیاید بگوید که ما زیارت امام رضا رفتیم و...؟! اینها غلط است!

کسی که به زیارت امام رضا می‌رود دیگر قدس و مُدس و اینها نباید در ذهنش بیاید، امروز قدس است فردا نمی‌دانم کجاست و پس‌فردا فلسطین است نمی‌دانم دو روز دیگر ونزوئلا است چهار روز دیگر پِکن است و از این چیزهایی که خلاصه

همین‌طور داریم می‌شنویم! [صحیح نیست که] اینها را جزو این قضایا و اینها قرار بدهند. اینها تشخیص‌هایی است که این تشخیص‌ها را فقط اولیاء خدا می‌توانند بدهند، آنها می‌توانند ادراک کنند که این ولایت در چه جایگاهی قرار دارد و سایر مسائل در جایگاه خودشان قرار دارند.

ما بیت‌المَقدس را تخطئه نمی‌کنیم، قدس را تخطئه نمی‌کنیم، پدر ما هم قبل از اینکه اسرائیلی‌ها ها و یهودی ها بیایند آنجا را بگیرند به آنجا رفته و آنجا را زیارت کرده است! در آن سفری که رفته بودند یک هفته یا چهار یا پنج روزی هم در بیت‌المقدس بودند و زیارت کردند ولی هر چیزی جای خودش را دارد. خیلی هم تعریف می‌کردند و اتفاقاً می‌گفتند که چه شهر نورانی‌ای است! خب همهٔ انبیاء در آنجا بودند، پیغمبران در آنجا بودند، اولیاء بودند، بزرگان بودند، باید هم این‌طور باشد، آثار وجودی‌شان همین است ولی تمام اینها در مقابل امام رضا صفر است! نه یک! بلکه صفر، صفر، صفر! آن‌وقت این صحیح است که انسان بلند شود به‌سمت

!...

من داشتم به حرم می‌رفتم اصلاً به زبانم نمی‌آمد بگویم که آقا این صحن قدس کجاست؟! چون راه را بسته بودند گفتم که این صحنی که همین کنار هست کجاست؟! به زبانم نمی‌آمد! نمی‌توانستم [قدس] بگویم! گفتم که این صحنی که کنار هست و یک چیز قلمبه‌ای وسطش هست کجاست؟! بزرگان این مسائل را این‌طور دقیق رعایت می‌کردند و به این نحوه به ما یاد می‌دادند که چطور باید باشیم، زندگی ما باید چطور باشد، فهم و معرفت ما باید چطور باشد و نسبت به اشخاص باید به چه کیفیت باشیم. آن پایه‌ای که برای انسان در نفس به‌وجود می‌آید، آن پایه می‌تواند مطالب را خوب ارزیابی کند، آنچه را که در دوروبرش می‌گذرد را می‌تواند خوب ارزیابی کند والاّ مردم همین هستند. پس مسئله به این کیفیت هست و مطلب تمام است.

نکته‌ای که اضافه بر این مسئله در قضیهٔ مُثل افلاطونیه به چشم می‌خورد که بر آن اساس این مطلب شکل گرفته است عبارت از یک حقیقتی است که این حقایق نوعیهٔ خارجیه که در قالب اشیاء جزئیه

و وجودات جزئیه و هویّات جزئیه هستند، به‌واسطهٔ اتصال و ارتباطشان با آن کیفیت شکل‌گیری که از ارادهٔ پروردگار به یک شکل منسجم در خارج ظهور پیدا می‌کنند و آن شکل منسجم عبارت از نفس ناطقه است، آن شکل منسجم عبارت از نفس صاهله است، آن شکل منسجم عبارت از نفس نائقه است، هرکدام از این اشکال منسجم [اعمّ از] صورت حماریّت، صورت بقریّت، صورت اِبلیّت، صورت نملیّت، صورت أسدیّت و دیگر صورت‌های مختلف که این اشکال جزئیهٔ از او هستند تمام به یک صورت کلی مرتبط می‌شوند که آن نفس ناطقهٔ کلی است که به‌صورت انسان است و آن نفس غیر ناطقهٔ حیوان دیگر است و همین‌طور بر آن وِزان این شیء خارجی به اعراض مختلفهٔ خودش صورت پیدا می‌کند. به‌طوری‌که می‌گویند: یک اثر انگشت در خارج یکی نخواهد شد. کیفیت این صورت چشم در خارج یکی نخواهد شد مثلاً اگر دو مولود عین هم به دنیا بیایند اینها یکی نخواهند شد!

این صورت‌هایی که در اینجا به اَشکال مختلف

درمی‌آیند همهٔ اینها یک اختلاف عرضی دارند و یک اشتراک ذاتی دارند؛ آن اشتراک ذاتی آنها همان است که آنها را به این صورت درمی‌آورد و آن اختلاف عرضی‌شان همان است، ـ این را که دارم عرض می‌کنم در لابه‌لای کلمات اینها نیست بلکه این را خود بنده از مطالبی که بزرگان در کتب عرفان نظری خودشان مطرح کرده‌اند نقل می‌کنم ـ آن اشتراک اشتراکی است که کیفیت ذات آنها را قوام می‌بخشد و آن اختلاف هم همان خصوصیات خارجی و اعراض خارجی را قوام می‌بخشد.

لذا شما که می‌بینید بسیاری از بزرگان اختلاف هویت اشیاء را اختلاف ذاتی نمی‌دانند به‌خاطر این مسئله است؛ اینها می‌گویند که این اختلاف فقط در عرض است اما در واقع یک هویت خارجی بیش نیست که البته ما تا حدودی با این مسئله موافقت داریم اما نکتهٔ اصلی این است که آن حقیقت نفس ناطقه‌ای که از آن نفس ناطقه این نفوس ناطقهٔ جزئی به‌وجود می‌آید یک جنبهٔ سِعی و کلی دارد که آن جنبهٔ سِعی و کلی اقتضای اشتمال صور مختلفة

الأعراض را در آن وجود صورت کلی حائز است، به آن صورت کلی مثال افلاطونی می‌گویند.

مقام واحدیت، مستجمع ظهورهای مختلف

یعنی آن صورت کلی که حالا اگر ما به عبارت دیگر اصطلاح را عوض کنیم و به مقام واحدیت برگردانیم که مقام واحدیت جامعیت در استجماع اراده‌های مختلف نسبت به ظهورهای مختلف هست، در این مقام واحدیت همه چیز جمع است؛ یکی از آنها نفس ناطقه است! کدام نفس ناطقه؟! همین نفس ناطقهٔ کلی که برای نفوس ناطقهٔ همهٔ اشیاء مبدأ می‌شود، در همین مقام واحدیت نفس غیر ناطقهٔ کلبیه وجود دارد، در همین مقام واحدیت نفس ناطقهٔ دیکیّه و امثال‌ذلک وجود دارد که اینها هرکدام برای خودشان یک جنبهٔ سِعی و جنبهٔ اطلاقی دارند که از آن جنبهٔ سِعی و اطلاقی است که هویت‌های خارجیه نشئت می‌گیرند و آن صورت با حقیقت مجرده تناسب و تسانخ دارد. تسانخ آن صور خارجیه به‌خاطر همان صورت کلی است که در اینجا این‌طور است.

البته ما در اینجا می‌توانیم این مسئله را به آن جنبهٔ

تبیین و تفسیر مسئلهٔ ولایت ببریم که این قضیهٔ ولایت و صورت کلیهٔ در نفس ناطقه به‌اضافهٔ صور کلیهٔ دیگر همهٔ آنها باز در یک نقطه اشتراک دارند که این مسئله بالاتر از مُثل افلاطونیه می‌رود و از آنجا پا را یک قدم بالاتر می‌گذارد و آن عبارت از همان حقیقت نقطهٔ مرکز واحدیتی است که از آن نقطه تمام بروزات و ظهورات به شکل مُثل تحقق پیدا می‌کند و از مُثل به صور خارجیه و به هویت خارجی می‌رسد که آن نقطه اسمش ولایت یا نفس النبی یا أوَّلَ ما خَلَقَ الله یا صادر اول و امثال‌ذلک است که در آنجا به این کیفیت ترسیم پیدا می‌کند.

بنابراین هم به شکل فلسفی مسئله می‌تواند به آن کیفیت از نقطه‌نظر حقیقت وجود و تجرد وجود و اختلاف اعراض در وجودات خارجی به آنجا برسد و هم از نقطه‌نظر شهودی و هم از نقطه‌نظر مبانی منقوله از دلایل نقلی می‌توانیم به این مسئله دسترسی پیدا کنیم و همه را در یک نقطه توجیه کنیم.

تلمیذ: مسئلهٔ مُثُل افلاطونی که شما بیان کردید مرتبهٔ نزول اسماء از مرتبهٔ واحدیت است؟

استاد: بله، البته بعد از مرتبهٔ واحدیت است و در خود مرتبهٔ واحدیت نیست.

تلمیذ: خود مرتبهٔ واحدیت دیگر همان اسماء است ...!

استاد: ببینید مرتبهٔ واحدیت استجماع همهٔ صور به آن اعیان کلیهٔ خودشان است.

تلمیذ: همان کلی که دارد نزول می‌کند در اینجا و در این مرتبه بروز مُثُل افلاطونی است.

استاد: بله بله.

تلمیذ: در این مرتبه؟

استاد: بله در این مرتبه.

تلمیذ: که بالاتر از این را دیگر افلاطون ندیده.

علت قابلیت استجماع اسماء و صفاتِ نفس ناطقهٔ انسان

استاد: نه نه. بالاتر از واحدیت هم که ما نداریم یعنی همان حقیقت واحدیت عبارت از همان نفس رسول الله است که نفس رسول الله در آن مرتبهٔ عالیهٔ انسانی است و در آن مرتبه شما همهٔ موجودات را می‌توانید مشاهده کنید اینکه نفس ناطقهٔ انسان قابلیت استجماع اسماء و صفات است برای همین مسئله است، این نیست که فقط حاکی از خودش باشد بلکه حاکی از حمار هم هست حاکی از بقر هم هست حاکی از ابل هم هست حاکی از جن هم هست حاکی از انس هم هست حاکی از جماد هم هست حاکی از نبات هم هست این نفس ناطقه که می‌تواند حکایت کند چه چیزی در او هست که به‌واسطهٔ او این جنبهٔ حکائی قرار دارد؟! آن عبارت

از همان حقیقت واحدیتی است که در نفس رسول الله هست و به‌واسطهٔ او در هویت‌های انسانی قرار داده شده است و در بقیه نیست.

تلمیذ: افلاطون در تحت انبیاء گذشته بود و انبیاء گذشته هم در مرتبهٔ اسماء بودند و به ذات نرسیده بودند؛ آیا علتش همین است؟ چون این ممکن است در شروع به مرتبهٔ واحدیت رسیده باشد و کیفیت نزول اسماء را به این صورت دیده باشد. ممکن است به این برگردد؟!

اختصاص انکشاف مقام توحید و فنای ذاتی به شخص متصل به مقام أحدیت

استاد: بله بله قطعاً همین است دیگر! آن کسی که عبور می‌کند و به آن مقام هو می‌رسد که عرض کردم همان مقام أحدیت است، او می‌تواند به حقیقت توحید و فنای ذاتی اتصال پیدا کند ولی وقتی که در مقام اسماء است چطور می‌تواند به آن نقطهٔ واحد برسد؟! اینکه خودش هنوز در اسم گیر است؛ آن اسم جامع را که هنوز پیدا نکرده است! آن اسم جامع پیغمبر و ولایت پیغمبر است و آن کسی است که می‌تواند به این قضیه برسد.

تلمیذ: مرتبهٔ مُثل از واحدیت پایین‌تر است؟

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: بروز صور و ...؟

استاد: نه همان است، در واحدیت است

تلمیذ: ولی پایین‌تر از واحدیت است؛ نزول واحدیت است!

استاد: ببینید ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم، هرچه هست واحدیت است منتها خود واحدیت مراتب دارد، شما همین‌که می‌گویید: خدا

از مقام هوهویّت خارج شد دیگر تمام است! حالا که این تمام شد آیا به یک مرتبه، ظهور است؟! نه، هزاران ظهور همین‌طور در مراتب پایین دارد و به همهٔ اینها واحدیت می‌گویند، ما بعد از واحدیت دیگر چیزی نداریم یعنی وقتی که ظهور شد، دیگر شد و چیزی دیگر بعد از ظهور به‌عنوان غیب نیست که به‌عنوان آن غیب ما اسم واحدیت را از او برداریم و اسم دیگر بر او بگذاریم ولی خود واحدیت یعنی رأس الواحدیت [مورد نظرمان است].

منظور از «**نقطة الوحدة بين قَوسَيِ الأحدية و الواحديّة**»

لذا محی‌الدّین در اینجا دارد که «نقطة الوحدة بين قَوسَيِ الأحدية و الواحديّة»؛[1] آن حلقهٔ اشتراکی که واحدیت را به أحدیت ربط می‌دهد، یعنی سرِ آن قِمّه و سر آن نقطه که اگر آن نقطهٔ وحدتش را بزنی در هوهویّت می‌رود نفس پیغمبر است، یعنی مرتبهٔ نزول هوهویت همان نفس پیغمبر می‌شود که در رأس است، حالا که این تحقق پیدا کرد آن‌وقت بعدش دیگر هست؛ بعدش مُثُل افلاطونی شروع

---

[1] . صلوات کبیره (نسخه خطی)، ابن‌عربی، ص ۱۶۱.

می‌شود و پس از آن صور جزئیه می‌آید و خلاصه در عوالم مختلف شکل پیدا می‌کند.

تلمیذ: می‌فرمایید که در باب مُثُل بعضی از مطالب افلاطون خوب است ولی بعضی را قبول ندارم، اینها چه مطالبی است؟

استاد: حالا [بعداً] عرض می‌کنم و [به آنها] می‌رسیم. بنده اول آمدم تا به مسئلهٔ افلاطون یک صورت تقریبی بدهم، گرچه اینها در اسفار نیست و ما در اینجا یک مقداری چاشنی شهود را به این مسئله اضافه کردیم لذا با همان تقریر در جنبهٔ علیت و معلولیت بین مثال عرض کردم تا اصل مسئله و قضیه روشن شود و پس از آن، اشکالی که خود افلاطون دارد. خب البته افلاطون نسبت به این مطالب شاید نخواستند بیان کند یااینکه بالأخره شاید مطالبی قابل عرض باشد.

تلمیذ: علت اینکه بعضی از اعداد در ریاضیات خصوصیات منحصر به فردی دارند مثل ثابت اویلر و ثابت p یا ثابت لاگرانژ یا ثابت میکل‌آنژ یا ثابت پلانک در فیزیک چیست؟! خب بعضی از قوانین در فیزیک هستند که معادلاتشان خصوصیات منحصر به فردی دارند و در سایر پدیده‌ها از آنها استفاده می‌شود. این‌هم به مُثُل مربوط است؟

استاد: بله دیگر، این‌هم یک چیز جامع بین خودش و بقیه است که در اینجا آن فقط می‌تواند حلقهٔ رابط باشد. مثل عدد p به‌خصوص.

تلمیذ: حالا عدد p هست و به جز آن اعداد دیگری هم هستند که منحصر به فرد هستند و خصوصیات شگفت‌آوری دارند که در حل معادلات ریاضیات و شبیه‌سازی در فیزیک کاربردهای فراوانی دارند.

استاد: شبیه‌سازی است.

تلمیذ: آیا اینها یک حقیقت کلی است که به‌واسطهٔ یک عدد به‌خصوص توجیه می‌شود؟! این به مُثُل برمی‌گردد؟!

استاد: بله.

تلمیذ: در این باره مرحوم آخوند در کتاب شواهد هم اشاراتی کرده‌اند.

استاد: در مورد این قضیه محی‌الدین خصوصاً در کتاب فتوحات در جاهای مختلف و خیلی زیادی

نقل می‌کند، در فصوص هم هست اما در فتوحات به‌خصوص در تمهیدات هم اشاره دارد به‌طورکلی در این کتب محی‌الدین خیلی بر این مسئله اصرار و پافشاری دارد.

تلمیذ: شبیه همین مسئله که در علوم غریبه و جفر در ارتباط با علم اعداد وجود دارد، در ریاضیات هم به همین صورت هست منتها در اینجا زبان فیزیک بر عالم طبع است ولی در علوم غریبه شبیه‌سازی به زبان عالم مثال است.

استاد: به زبان ماوراء.

أللهم صل علی محمد و آل محمد